

بایسته‌ها و طرق فهم قرآن از دیدگاه صدرالمتألهین شیرازی

دکتر ناصر محمدی*

چکیده

موضوع فهم قرآن را از زوایای مختلف می‌توان بررسی کرد؛ اما قطعاً یکی از مباحث مهم آن پرسش از ویژگی‌های فهم‌کننده یا فاعل فهم و بحث از موانع، اسباب و شرایط زمینه‌ساز فهم است. به‌راستی آیا همه‌ی فهم‌کنندگان قرآن به یک درجه از فهم نایل می‌شوند؟ عوامل ارتقای سطح فهم و رسیدن به معانی باطنی قرآن کدامند؟ لذا در بخش نخست این مقاله، ابتدا موانع و حجاب‌های فهم را برمی‌شماریم و در بخش دوم و در طی ۱۶ اصل از شرایط و راه‌های تعمیق فهم قرآن سخن می‌گوییم. ترقی فهم و تدرج در آن، به ترقی و برشدن تدریجی انسان از نشأت حس و عقل و رسیدن به مقام مکاشفه و مکالمه حقیقی با خدا است که در این حالت عین فهم جاری است. انسان به هر اندازه که در تحول باطنی است به همان اندازه به مس‌یکی از بواطن قرآن نایل می‌شود. فهم تشکیکی و ذو مراتب قرآن به دلیل دو مراتب بودن انسان‌ها یا همان فهم‌کنندگان قرآن است.

واژه‌های کلیدی: ۱- قرآن ۲- طرق فهم ۳- موانع و درجات فهم ۴- ملاصدرا

۱. مقدمه

قطعاً در این بحث، مراد ما از فهم، شناخت تأویل قرآن و پی‌بردن به باطن معانی آن است؛ وگرنه همگان از فهم سطحی و ظاهری قرآن برخوردارند و قرآن از بُعد کتابی‌اش چون سایر کتاب‌ها، با قرائت و دراست، قابل درک است (۳، ص: ۷۵ و ۹، ص: ۳۲۸). پس مراد از فهم در این‌جا فهم عمیق و به اصطلاح تفقه و رسیدن به باطن قرآن است.

۲. درجات و مراتب فهم کنندگان قرآن

به استناد روایات متعدد، قرآن دارای ۷ بطن است. برخی از علما برای هر آیه، شصت هزار نوع فهم و برخی برای قرآن، هفتاد و هفت هزار و دویست علم قایل اند. لذا ظاهر قرآن روشن و نیازمند تدبر و اندیشه‌ی زیاد نیست؛ اما بواطن قرآن، محتاج تدبر و استنباط است. ملاصدرا درباره‌ی دعوت به تأمل و اندیشه در قرآن و این که در قرآن بیان هر چیزی هست، به آیات و روایات زیادی استناد می‌کند و معتقد است آن‌ها دلالت دارند بر این که ادراک معانی باطنی قرآن، جولانگاهی وسیع و پهنه‌ای فراخ است، که پایان آن پدیدار نیست و ادراک انسانی به کرانه و انتهای آن نمی‌رسد (ص: ۱۸-۱۱۴).

خطابات قرآن عام و متوجه همه‌ی مردم در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها است، هر چند بهره‌مندی مخاطبان قرآن به یک اندازه نیست (ج ۴، ص: ۲۲۰ و ۵، ص: ۱۰۶). یکی چون ساکن و آرمیده‌ای است که قدرت حرکت و پرواز ندارد، یعنی بهره‌ای از قرآن ندارد و دیگری چون مسافر و یا بالاتر چون پرنده‌ای است که قادر به حرکت و حتی پرواز است (ص: ۱۱۵). به عبارت دیگر، همه از فهم قرآن بهره‌مندند، اما بهره‌ی آن‌ها متفاوت است. به همین دلیل، قرآن هم در سطوح مختلف معارفی که ارائه می‌دهد و هم در روش‌ها از تنوع برخوردار است و این تنوع، به دلیل تفاوت حال و درجات فهم مخاطبان و فهم کنندگان قرآن است.

بدین ترتیب، درجات فهم مردم متفاوت است؛ عده‌ای محبوس در جهان حس‌اند و برای قرآن جز آن‌چه که در ظاهر آمده است، معنی دیگری قایل نیستند و مقدار درکشان همین مقدار است، در حالی که قرآن دارای ظاهری و باطنی و حدی و مطلعی است (همان، ص: ۱۱۴).

و همین «اختلاف مردم در فهم قرآن دلیل است بر این که قرآن بحر عمیقی است» (ج ۴، ص: ۱۶) و از این رو «عقل‌ها در شناخت تفسیر ظاهری قرآن که مفسران ذکر کرده‌اند مشترکند؛ اما در فهم تأویل قرآن متفاوتند» (ص: ۲۷۳، ۸). بنابراین باید به دنبال علت تفاوت فهم باشیم.

به نظر می‌رسد مراتب فهم قرآن بستگی دارد به این که مدرک قرآن، خود در چه مرتبه و درجه‌ای از انسانیت باشد؛ زیرا قرآن نیز چون انسان دارای حقیقتی است و هر مرتبه‌ای از انسان با مرتبه‌ای از فهم قرآن در ارتباط است. انسان دارای قشر و لبّ است که هر کدام از آن دو به حسب تعداد نشأت انسان، دارای مراتب هستند. صدرا مراتب انسان را چنین برمی‌شمارد:

۱- انسان حسی که شیخ سایر مراتب و واقع در اول درجات انسانیت است؛

- ۲- و بالاتر از آن انسان مثالی است؛
- ۳- سپس انسان نفسی است؛
- ۴- و پس از آن انسان عقلی است، مثل حکما؛
- ۵- و سپس انسان الهی است، مثل متألّهین از عرفا و اولیا. و در نتیجه هر مرتبه‌ای از این انسان با مرتبه‌ای از قرآن و حقیقت آن ارتباط برقرار می‌کند (۴، ج ۷، ص: ۱۹۴).
- بنابراین قرآن دارای یک حقیقت تشکیکی است که هر انسانی به تناسب کمالات وجودی خود، در ساحتی از ساحت آن، توانایی شناوری و بهره‌برداری از سفره‌ی معارف آن را دارد. انسان، ذومراتب و قرآن نیز ذو مراتب است. به اعتقاد صدرا حتی فهم راسخان در علم نیز ذومراتب است. او در رساله‌ی *متشابهات القرآن* به این مسأله تصریح کرده است (۸، ص: ۲۷۳ و ۴، ج ۴، صص: ۲-۱۶۱).
- صدرا به تفسیر جالبی از طهارت مورد نیاز برای مس قرآن می‌رسد. بر اساس آیه‌ی شریفه‌ی «لایمسه آلا المطهرون» (واقعه/۷۹)، برای مس ظاهر و باطن قرآن و مس هر لایه از بواطن قرآن و مراتب معنایی آن به طهارتی ویژه‌ی آن مرتبه نیاز است (۴، ج ۷، صص: ۹-۱۰۸ و ۵، ص: ۵۵).

۳. انواع حجاب‌ها یا موانع فهم قرآن^۱ (۵، صص: ۶-۱۰۳)

اهل حجاب توانایی مطالعه حقایق آیات الهی را ندارند و آن کس که توانایی مطالعه‌ی آیات الهی را ندارد، ناگزیر از آن رخ برتافته و گوش فرا نمی‌دهد و حالش، حال کسی است که خداوند به او اشاره کرده، می‌فرماید: «یسمع آیات الله تتلی علیه، ثم یصر مستکبراً کأن لم یسمعها» (جاثیه/۸) (همان، ص: ۱۰۵۵).

حجاب‌ها و پوشیدگی‌های دل از فهم و ادراک، برخی درونی و برخی بیرونی است:

۳.۱. حجاب‌های درونی یا داخلی

این حجاب‌ها بر دو قسم هستند:

۳.۱.۱. حجاب‌های داخلی عدمی: آن‌ها حجاب‌هایی هستند از جنس نارسایی‌ها و

کاستی‌ها، مانند: کودکی، کودنی و جهل بسیط.

۳.۱.۲. حجاب‌های داخلی و وجودی: آن‌ها دو حجاب‌اند:

الف: گناهان و خوی‌های زشت: هرچه شهوات و خواست‌های درونی بیشتر باشد، معانی قرآن پوشیده‌تر است، زیرا دل آدمی همانند آینه است، خواست‌ها و شهوات، همانند زنگارها و معانی قرآن مانند صورت‌هایی است که در آینه مشاهده می‌شود. ریاضت و رام ساختن دل که عبارت است از: میراندن ریشه‌ی شهوات آن، و این کار همانند صیقل زدن

آینه است که آن را جلا می‌دهد: «و ما يتذكر الا من ينسب (غافر/۱۳) یا «و انما يتذكر اولوالالباب» (رعد/۱۹) (۵، ص: ۱۰۳).

اگر طریقه‌ی عرفا مصون از خطر تفسیر به رأی و انحراف از فهم صحیح قرآن است، تنها به این دلیل که ایشان از گناه میرا هستند و حجاب دل ندارند (همان، ص: ۱۱۸). این گروه «حی» یعنی سزاوار حیات اخروی هستند (۴، ج ۵، صص: ۷-۳۵۶).

صدرا انواع گناهان و خوی‌های زشت را که سبب اعراض از استماع آیات خدا و درک و فهم آن‌ها هستند، به ۳ دسته تقسیم کرده است:

۱- ناخالصی‌های طبیعی و زینت دهنده‌های آن‌ها، مانند انگیزه‌ها و شهوات طبیعی چون شهوت بطن و فرج و محبت خانواده و مال و فرزند؛

۲- وسوسه‌های عادت و بازی‌های آن، مثل انگیزه‌های نفس حیوانی که لذیذتر از لذات شهوی است و درجه‌ی اغراض و اهدافش بالاتر است. لذت جاه و بلندی و ریاست بر سایر اقربان از این جمله‌اند. و چه بسا برای انسان، ترک لذت خوردن و مباشرت و جمع مال آسان باشد، اما ترک علو و افتخار برای او امکان ندارد و آن آخر درجات دنیا است؛

۳- مکر و حیل‌های امثله و تخیلات آن، هم‌چون وسوسه‌های نفس اماره به بدی و تزوین اعمال غیرصالح و نیکو جلوه دادن زشتی‌ها و ابراز باطل در صورت حق، به سبب تخیلات فاسد و توهمات باطل (همان، ج ۵، صص: ۹-۱۶۸).

در واقع، این حجاب‌ها به نوعی در قابلیت انسان‌ها برای هدایت گرفتن و تأثیرپذیری از قرآن تأثیر سوء دارند و در مثال، شبیه خورشید و اختلاف تأثیر آن در نور دادن به برخی اشیا و تاریک و تیره کردن برخی دیگر از اشیا است (همان، ج ۷، ص: ۱۳۹).

ب: تفاوت گنجایش و ظرفیت فهم‌ها: حقیقت آن است که وادی فهم هر انسانی به اندازه‌ی ظرفیت خود، از قرآن بهره می‌گیرد. صدرالمتألهین در تأویل آیه‌ی شریفه‌ی «انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها» (رعد/۱۷) آب را به حقیقت علم قرآنی تأویل می‌کند که در وادی و دره‌ی فهم انسان‌ها جاری می‌شود اما هر کدام به اندازه گنجایش خود پر می‌شوند (۵، ص: ۲۹).

نوع انسان‌ها در حقیقت و ذات، دارای درجات متفاوتی هستند. اکثر مردم در طبقه‌ی نفس حیوانی‌اند، اما قابل ترقی به مرحله‌ی تکلیف‌اند. علما از حدّ نفس حیوانی تجاوز کرده و به حدود نفس ناطقه رسیده‌اند. اما بندگان ربانی خدا به مرتبه‌ی عقل بالفعل رسیده‌اند (۴، ج ۲، ص: ۴۰) و بدیهی است بهره‌ی هر یک از ایشان از فهم قرآن متفاوت است.

این اختلاف ظرفیت‌ها تا بدان جا است که بهره‌ی برخی از قرآن میل به صفر می‌کند و قطعاً آن‌ها از خطابات قرآن بهره‌ای ندارند و دورشدگان و منکرینی هستند که هیچ بهره‌ای

از قرآن و هیچ اغتدایی از لبّ معانی و حقایق آن ندارند. قرآن درباره ایشان می‌فرماید: «انهم عن السمع لمعزولون» (شعراء/۲۱۲) (۲، ج ۳، ص: ۴۵ و ۴، ج ۶، ص: ۱۰).

در نقطه‌ی مقابل کسانی که از فهم قرآن معزول و برکنارند، عده‌ای بهره‌مند از فهم قرآن هستند. صدرا به تعابیر مختلف از این گروه یاد کرده است. او آن‌ها را حافظین اسرار قرآن و حاملین معانی و رازهای آن نامیده و گاهی از آن‌ها با عنوان «اهل قرآن» (۵، ص: ۹) یا «اهل الله» و اهل بیت قرآن (همان، ص: ۱۵۷) و یا اهل فنّ (۷، ص: ۲۴۰) و صاحبان عقل (۵، ص: ۶۸) و یا اهل شرح صدر یاد کرده است. (۴، ج ۴، ص: ۵۳)

۲.۳. حجاب‌های بیرونی

این حجاب‌ها نیز بر دو گونه‌اند:

۱.۲.۳. حجاب‌های بیرونی عدمی: نبودن اندیشه و تفکری که خروج ذهن از اصل و مقدمه‌ی هر چیز به نتیجه و کمال مطلوب آن است مصداق این نوع حجاب است. و این در مثال آینه، عبارت است از برابر نبودن صفحه‌ی آینه در برابر صورت دلخواه.

۲.۲.۳. حجاب‌های بیرونی وجودی: در مثال آینه، آن‌ها به منزله‌ی پوشش‌هایی هستند در برابر آینه که اهریمن آن‌ها را بر دل‌های انسان‌ها می‌افکند و در نتیجه راز معانی قرآن بر آنان پوشیده و پنهان می‌شود. چنان‌چه پیامبر (ص) فرموده: «اگر نبود آن که شیطان در اطراف دل‌های فرزندان آدم می‌گردید، هر آینه ملکوت را مشاهده می‌نمودند» (۱۱، ج ۳، ص: ۸ و ۱۲۰). صدرا این نوع حجاب‌ها را چهار پرده و حجاب می‌داند:

الف: تقلید: حجاب تقلید عبارت است از: سرگرمی به دانش‌های رسمی و تعصب و طرفداری یک جانبه و خشک از یک مذهب و روش (۵، ص: ۵۰۴). حالت روانی اهل تقلید چنان است که حتی «اگر بعد از زمانی، تابشی از انوار عنایت بتابد و معنی‌ای از معانی برایش کشف شود که با آن‌چه تا به حال شنیده است، اختلاف داشته باشد، شیطان تقلید بر او یورش آورده و می‌گوید: چگونه با اعتقاد پدران مخالفت می‌نمایی، پس آن را فریبی از شیطان یافته، از آن و امثال آن دوری می‌گزیند» (۵، ص: ۱۰۴).

صدرا حتی تقلید صحیح را هم کامل و درست نمی‌داند و آن را تشبیه می‌کند به کوری که محتاج است دستش را گرفته و راهنمایی‌اش کنند؛ چرا که برای مقلد امکان ندارد که هرچه راهنما درک می‌کند و انجام می‌دهد، درک کرده و انجام دهد. گذشته از این، تقلید تنها در اموری ناقص و افعالی کوچک و حقیر میسر است. بنابراین درک قرآن، محتاج دیدگانی سالم است که پوشیده به حجاب تقلید و آفت زده به آفت عصیت نباشد (۲، ج ۳، ص: ۴۶).

ب: غرق شدن در ادبیات عرب و ریزبینی‌های لفظی قرآن: انسان نباید عمر خود را در بررسی چنین علومی به سر بیاورد؛ زیرا هدف اصلی از فروفرستادن قرآن، فراخواندن خلق به جوار الهی و تابناک شدن دل‌ها به نور معرفت ربوبی و آیات اوست، نه آن‌که تمامی زندگی و عمر در کیفیت کلام و نیکو ادا نمودن الفاظ و علم بلاغت و صنعت بدیع به سرآید (۴، ج ۶، ص: ۱۱ و ۵، ص: ۱۰۵). سرپرستی و کارگزاری این عمل را شیطان عهده‌دار است، تا صفحه‌ی دل را از برابر جهان معانی بگرداند. شیطان بیش از همه کسی را مسخره می‌کند که فریب این حيله‌ها را بخورد (۵، ص: ۱۰۴ و ۴، ج ۵، ص: ۳۵۶ و ج ۷، ص: ۱۹۲). بدین ترتیب: «از ویژگی‌های اهل قرآن آن است که خداوند راه را برای آن‌ها آسان کرده است. آن‌ها برای فهم حقایق و غرایب معانی آن، احتیاجی به خوض در ظواهر الفاظ کلام و غرایب قرآن و ضبط هیأت و مبانی آن و صرف عمر در شناخت اشتقاق و اعراب ندارند؛ بلکه بهره‌ای اندک از این دانش‌ها و جرعه‌ای کم از آن‌ها برای ایشان کافی است» (۴، ج ۱، ص: ۲۸ - ۳۰).

ج: خشکی و جمود در پذیرش اقوال مفسران گذشته: این حجاب یعنی به هیچ تفسیری جز آن‌چه از ابن عباس و قتاده و مجاهد و مقاتل و دیگران رسیده، اعتقاد نداشته باشد و جز آن‌ها را تفسیر به رأی بداند. این هم از حجاب‌های بزرگ شیطان است که دل‌های بیشتر مردمان را از فهم معانی تأویل الهی و تنزیل ربانی برگرداند تا این حقایق را از اهل مکاشفات قرآنی نپذیرند (۵، ص: ۱۰۵).
صدرا در رساله *متشابهات القرآن*، مطالعه‌ی تفاسیر مشهور و متداول میان طلاب را در فهم رموز و اسرار قرآن کافی نمی‌داند (۸، ص: ۲۷۲).

د: اختلاف مذاهب: صدرا اختلاف در مذاهب را از انواع حجاب‌های بیرونی فهم قرآن شمارش نکرده است؛ اما از آن‌جا که این حجاب‌ها دارای حصر عقلی نیستند، می‌توان اختلاف در مذاهب را هم از این قبیل به حساب آورد؛ چرا که «بسیاری از اختلاف فهم‌ها، ناشی از اختلاف مسلمانان در مذاهب است، در حالی که هر فرقه‌ای به آیین و طریقه‌ی خود وابسته و دلشادند؛ «کلّ حزب بمالذیهم فرحون» (روم/۳۲)» (۴، ج ۱، ص: ۳۱ - ۳۰).

جمع بندی و تلخیص انواع حجاب‌ها:



۴. اسباب، شرایط و طرق فهم قرآن

در این بخش و در طی ۱۶ اصل به بیان اسباب، وسایل، ابزار و طرق فهم قرآن می‌پردازیم. ما میان آن‌ها ترتیبی قرار داده‌ایم که البته ترتیبی ضروری نیست؛ چرا که بیشتر از قبیل مقدمه، نتیجه و یا لازم و ملزوم یک‌دیگر و مترتب بر هم می‌باشند و می‌توان در تقدم و تأخر آن‌ها نسبت به یک‌دیگر، تغییراتی ایجاد کرد. با این حال می‌شود آن‌ها را در سه دسته کلی قرار داد؛ چرا که برخی از این اسباب و طرق از قبیل تدارک مقدمات اولیه‌اند که در آموزش و فهم هر علمی چاره‌ای از آن‌ها نیست و برخی دیگر مربوط به فهم مراتب بالاتر قرآن هستند و در مرحله سوم با طرق و اسباب سخت‌تری آشنا می‌شویم که به درجات بالای عرفان و به کشف و شهود مربوط می‌شوند.

از بررسی آثار صدرالمتهلین، می‌توان اصول زیر را یا به عنوان مقدمات فهم قرآن و یا به عنوان اسباب، شرایط و طرق فهم آن به دست آورد:

۴.۱. استیفای عمر در مؤانست با قرآن

«اگر انسان همه‌ی عمرش را هم در راه کشف اسرار قرآن با همه‌ی مقدمات و لواحق و مبادی و نتایجش صرف کند، اندک است، چرا که فهم قرآن مطلبی شریف و مقصدی بلند است، بلکه تحقیق معنای هر آیه از آیات قرآن و هر کلمه از کلماتش محتاج استیفای عمر است» (۸، صص: ۳-۲۷۲ و ۴، ج ۲، ص: ۲۲۸).

بنابراین باید با قرآن مؤانست داشت تا به تدریج در پی انیس با آن و در سایه‌ی کسب سایر شروط و مقدمات، به فهم قرآن نایل شد.

۴.۲. تدبیر و استنباط^۲

تدبیر این است که دل به غیر قرآن مشغول نباشد. تدبیر و اندیشه، غیر از حضور قلب است، در حالی که هدف اصلی از قرآن، تدبیر است که روح هر عبادت و پرستشی است و حضرت امیر(ع) می‌فرماید: «عبادتی که آن را دریافت و فهمی نیست، خیری هم در آن نیست» (۱۳، ج ۱، ص: ۳۶). پس در خواندن قرآن هم اگر تدبیر نباشد، خیری در آن نیست. حاصل تدبیر در این‌جا، در سطحی بسیار بالاتر از حاصل فهم و ادراک جمهور مردم است؛ به طوری که صدرا آن دو را مقایسه می‌کند به راه رفتن بر آب و راه رفتن بر سطح زمین. تدبیر به مفهوم صدرا با تقلید و آموزش به دست نمی‌آید، بلکه با نیروی یقین حاصل می‌شود. صدرا معتقد است تدبیر اگر به بازگشت و تکرار است، باید بازگشت و تکرار کرد، مگر این‌که در پشت سر امام در حال نماز باشد (۲، ج ۳، ص: ۴۶ و ۵، ص: ۱۰۰). اصولاً «عادت قرآن نیز در هر مسأله شریف و پیچیده که فهم آن برای اذهان اکثر اهل نظر از حکما و غیر ایشان، سخت است، این است که تکرار می‌کند» (۱۰، ص: ۱۲۳).

حتی احادیث و اخبار هم محتاج اندیشه، تدبر، معرفت و شناخت باطنی و عمیق‌اند؛ زیرا اگر دیدن شخص نبی، بدون معرفت باطنی، سودی ندارد، شنیدن حدیث وی بدون درایت، به طریق اولی فایده نخواهد داشت (۶، ص: ۵۳).

به دنبال اندیشه و تدبر، رسیدن به مقام «استنباط» است و آن عبارت است از: «بحث در هر آیه و آنچه که بدان تعلق دارد. زیرا هیچ دانشی نیست جز آن که قرآن اصل و فرع و ابتدا و انتهای آن است. از این مسعود نقل شده که: هر که خواهد دانش پیشینیان و آیندگان را بداند از قرآن جست و جو و در آن گفت و گو نماید» (۵، ص: ۱۰۱). از این شرط چنین برمی‌آید که مقصود از استنباط، استخراج علوم مختلف از قرآن است؛ یعنی قرآن را بخوانیم و در آن تدبر کنیم و در نهایت، علوم گذشته و آینده را از آن استنباط کنیم.

نکته‌ی دیگر آن که اندیشه و تدبر، غیر از تفسیر به رأی است و نباید این دو را به هم خلط کرد. ملاصدرا درباره‌ی معنای درست نهی از تفسیر به رأی بحث کرده است. او معتقد است (همان، ۱۱۸)، بسیاری از مردم معنای درست تفسیر به رأی را که سبب فرار گرفتن در آتش است، نفهمیده‌اند. این که پیامبر (ص) فرمود: نباید قرآن را به رأی و نظر خود تفسیر کرد، معنایش از دو صورت بیرون نیست:

۱- یا این است که باید دریافت و آزاداندیشی فهم و ادراک را رها نموده و تنها به ظاهر گفتار بسنده کنیم. صدرا اکتفا به ظاهر تفسیر قرآن را روا نمی‌داند و به دلایل چندی آن را باطل می‌کند.

۲- و یا چیز دیگری است که خود به خود به دو صورت است:

۱-۲- اول آن که مفسر در آن موضوع، نظر و رأیی داشته باشد و خواست و هوس او بدان سوی تمایل و رغبت پیدا کند و قرآن را مطابق رأی و نظر خود تأویل کند، یعنی رأی و نظر خود را بر این تفسیر بار کند.

۲-۲- دوم آن که به صرف دانستن مقداری عربی، بدون پشتوانه‌ی نقل و سماع و یا آنچه وابسته به دانستن لغات و واژه‌های پیچیده آن است به سوی تفسیر قرآن بشتابد، در حالی که در قرآن الفاظ مبهم و پیچیده و حذف و قطع و اضمار و تقدیم و تأخیر و اختصار و اجمال وجود دارد که مفسر باید با این پیچیدگی‌ها آشنا باشد.

پس اولین مرحله در تفسیر، نقل و شنیدن است تا مفسر از محل‌هایی که در معرض اشتباه و خطا است، دوری کند. بعد از این باید در مرحله‌ی ادراک و دریافت، بسیار قوی و نیرومند باشد. لذا هر کس که ظاهر تفسیر را محکم و استوار ننماید و برای دریافت معانی قرآن تنها به دانستن عربی روی آورد، اشتباه‌های او بسیار و لغزش‌هایش بی‌شمار می‌شود و

داخل در آن گروهی می‌گردد که قرآن را به رأی و نظر خود تفسیر می‌نمایند. صدرا به غیر از عرفا، بیشتر مفسران را در وادی خطرناک تفسیر به رأی می‌داند.

۴.۳. اطلاع از سایر تفاسیر

البته تفسیر قرآن صرفاً اطلاع و نقل اقوال متعارض، بدون قدرت ترجیح یکی از آن‌ها نیست؛ بلکه مفسر باید دارای قوه بصیرتی باشد که بتواند در میان اقوال گوناگون تفسیری داوری کند و یکی را ترجیح دهد یا آن که خود از جانب خدا به فهم جدیدی نایل شود و او کسی نیست جز اهل قرآن که صاحب تأویل اند (۴، ج ۲، ص: ۲۲۸ و ج ۱، ص: ۲۴۱).
۴.۴. تأمل در حکمت و الهیات و تحقیق درباره ۷۲ فرقه‌ی مسلمان (۴، ج ۳، ص: ۲۹۸ و ج ۱، ص: ۱۶۳)

صدرا به دو شرط مقدماتی برای وارد شدن در دانش قرآن و بحر عمیق آن قائل است: یکی اطلاع از سایر تفاسیر که پیشتر گذشت و دیگر تحقیق و جست و جو درباره‌ی همه‌ی فرق هفتاد و دوگانه‌ی مسلمان است که به این وسیله، اسرار مذاهب کشف می‌شود و شخص می‌تواند میان اهل حق و باطل و متدین و اهل بدعت، تمیز دهد. پس از این تفحص و بررسی کامل، دو فایده و نتیجه‌ی مهم عاید فرد می‌شود: ۱- گره تقلید از قلب او گشوده می‌شود، ۲- و سرانجام نور ایمان در قلب او روشن می‌شود و دانای اسرار می‌شود و بر شناخت اسرار قرآن قدرت پیدا می‌کند (همان، ج ۱، صص: ۲-۳۱، اصول ۳ و ۴ یادشده).

۴.۵. اکتفا به مهمات در علم و توجه به فراوانی عمل و مراقبت قلب

بیشترین اهتمام باید به علم باطن و مراقبت قلب و شناخت طریق آخرت و سلوک آن و مباشرت به اعمال ظاهری و باطنی و خلوت با خدا، همراه با حضور قلب و انقطاع الی‌الله باشد که این‌ها مفتاح و کلید الهام و منبع کشف هستند. چه بسیار متعلمینی که علم‌آموزی خود را طولانی کرده‌اند و حتی یک کلمه از مسموعات خود تجاوز نکرده‌اند و چه بسا کسانی که بر آن چه در تعلم مهم است اکتفا کرده‌اند، ولی عمل خود را زیاد کرده و مراقبت قلب داشته‌اند، و خدا لطایف حکمت را که عقول صاحبان خرد در آن حیران بوده‌اند، برای آن‌ها گشوده است. بنابراین چه بسیار معانی دقیق از اسرار قرآنی که کتب تفسیر از آن‌ها خالی‌اند و مفسران باهوش نیز بر آن‌ها دست نیافته‌اند، اما بر قلب این فرد که متجرد برای ذکر حق شده است، ظهور کرده است.

لذا هر علمی از این علوم، دریایی است که به عمق آن نمی‌توان رسید و خوض و تعمق هر طالبی به قدر روزی او و به اندازه‌ی عمل نیکی است که توفیق آن را یافته است. به همین دلیل است که رسول خدا(ص) فرمود: «من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم» (همان، ج ۳، صص: ۲-۲۳۱).

۴.۶. ابتدا مطالعه‌ی آیات خلقی و سپس آیات عقلی و کلامی

برای فهم قرآن که کلام و قول خداست و آیاتش امری (از عالم امر) بوده، ماهیتی عقلی و علمی دارند، ابتدا باید انسان به مطالعه‌ی کتاب و فعل خدا بپردازد که آیاتش خلقی، کونی و عملی هستند. انسان تا با مشاعر حواس و نفس و بدن خود، آیات فعلی، کتابی، آفاقی و انفسی را مطالعه نکند، ذاتش از مقام حس و نفس به مقام قلب و روح ترقی نمی‌کند تا بتواند آیات عقلی و کلامی را بشنود و بفهمد «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق (فصلت/۵۳) (۴، ج ۷، صص: ۱۱۲-۱۳).

۴.۷. شناخت نفس انسانی راه ورود به دانش قرآن

شناخت نفس انسانی دارای اهمیت ویژه‌ای است و صدرا شناخت آن را که عالم صغیر است، باب ورود به شناخت عالم کبیر می‌داند. برای شناخت قرآن نیز که رونوشتی از جهان کبیر و صغیر است، شناخت نفس انسانی، یکی از مداخل و شروط ورود به آن است. قرآن مبین، شرح کمال انسانی است و برای بیان مقامات این خلیفه‌ی الهی و ظاهر در حقیقت جمعی محمدی بنا شده است،... پس هر کس طالب دانش قرآن است، لازم است که نخست علم معرفت انسان را بیاموزد، چرا که انسان کامل، نوشته‌ی مختصر و خلاصه‌ای است از تمامی عوالم کونی و عقلی و آنچه بین آن دو است. هر کس که او را بشناسد همه چیز را شناخته و دانسته و الا هیچ چیز را نشناخته است (۵، صص: ۶-۷۹۵).

۴.۸. مراجعه به اهل قرآن یا راسخان در علم

مراجعه به اهل قرآن، مراجعه به اهل فن و متخصصان تأویل و تفسیر قرآن است. «پس همان‌گونه که در دیگر دانش‌ها، صنایع و حرف به اهل آن مراجعه می‌نمایی، اگر عزم آن داری که در علوم قرآنی و حکمت الهی و حقایق ایمانی نظر نمایی و بهره‌برگیری، ناچار نیاز به آن داری که به حافظین اسرار قرآن و حاملین معنا و رازهای آن مراجعه و آهنگ اهالی آن را نموده، از اهل قرآن، از آنچه در آن است، سؤال و پرسش نمایی چنان که فرمود: «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» (نحل/۴۳)» (همان، ص: ۹). نسبت دانش اهل قرآن، حتی نسبت به دانش حکما مانند نسبت دانش متکلمان به دانش عوام است (۶، ص: ۲۴). اهل قرآن یا حافظان و حاملان قرآن، همان‌ها هستند که قرآن ایشان را راسخان در علم نامیده است.

ملاصدرا فهم تأویل قرآن را ویژه‌ی خداوند و راسخان در علم می‌داند و در بحث نحوی آیه شریفه‌ی «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به قل کل من عند ربنا» (آل عمران/۷) بر این عقیده است که «الراسخون فی العلم» عطف بر الله است و جمله

«يقولون» خبر مبتدای مخذوفی است که به قرینه‌ی قبلی مشخص است (۴، ج ۷، صص: ۱۳-۱۱۲). بنابراین راسخان در علم در طول علم الهی، دانای به تأویل قرآن هستند. ائمه‌ی معصومین (ع) مصداق اعلا‌ی راسخان در علم هستند. صدرا در این باره به دو روایت از امام صادق (ع) استناد می‌کند (۱۳، ج ۱، ص: ۲۱۳):

۱- روایت ابوبصیر به نقل از امام صادق (ع) که فرمودند: ما استواران و راسخان در دانش قرآن و داننده‌ی تأویل آن هستیم؛

۲- و روایت عبدالرحمن بن کثیر به نقل از امام (ع) می‌فرماید: راسخان در علم، امیرالمؤمنین (ع) و بعد از او ائمه (ع) هستند (۸، صص: ۲- ۲۷۱، ج ۴، ص: ۱۶۰ و ۵، ص: ۱۳۳). و از همین جا می‌توان به نقش مهم روایات در فهم و تفسیر قرآن پی برد.

اگرچه تأویل معتبر قرآن تنها برای راسخان در علم ممکن است، حتی در میان این گروه ستایش شده از اهل علم نیز سلسله مراتب و سطوح مختلفی از فهم وجود دارد؛ به طوری که عده‌ای در مقایسه با دیگران می‌توانند به معانی باطنی تری از قرآن برسند. اما حتی والاترین افراد از راسخان در علم هم نمی‌توانند به تمام معانی قرآن دست یابند. عالی‌ترین و ژرف‌ترین معنای این کتاب مقدس تنها برای خدا معلوم است.

هر یک از ایشان را بهره و ذوقی است خواه کم و یا زیاد، خواه ناقص و یا تمام ولی به دست آوردن همه‌ی اسرار و رازهای قرآن و رسیدن به کمال مطلوب و آرمان نهایی آن، برای هیچ کس میسر نیست (۵، ص: ۱۳۵).

با این حال، در شیوه‌ی راسخان در علم (اهل الله) اختلافی نیست و «هیچ‌گاه خلاف و نزاع زیاد در روش اهل الله مشاهده نمی‌شود، چون دانش آنان از نزد خداست. «ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» (نساء/۸۲) «و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور» (نور/۴۰)» (همان، ص: ۱۴۲).

اما ویژگی اهل الله و اهل بیت قرآن آن است که ایشان در تأملات قرآنی خود، حدّ و حقیقت اشیا را که روح، اصل و مایه‌ی آنها است درمی‌یابند و راهنمایی به ارواح می‌شوند و لذا در این حال روحانی شده، درب‌های بهشت و جهان ملکوت به رویشان باز می‌شود. صدرا این نکته را در تفسیر قلم و به هنگام رسیدن به روح قلم بیان می‌کند (همان، ص: ۱۵۷ و ۱۳۳).

۴.۹. عدم توجه به یاوه‌گویی‌های متصوفه و متفلسفه (مدعیان دروغین تصوف و

فلسفه)

صدرا از مصاحبت این دو گروه نهی می‌کند و آنها را اهل بدعت و گمراه (المبتدعین الضالین) می‌نامد، چرا که این‌ها از کسانی هستند که «فلما جائتهم رسلهم بالبينات فرحوا

بما عندهم من العلم و حاق بهم ما كانوا به يستهزئون» (غافر/۸۳). صدرا دعا می‌کند که خداوند ما و شما را از آنان حفظ کند و حتی برای یک لحظه ما را با آنها همنشین و در یک‌جا با هم قرار ندهد. بنابراین باید کلمات و گفتار خودمان را از سخنان ایشان خالی کنیم و آن‌گاه به سوی کلام الهی مهاجرت نماییم. گروه سومی که او به شدت از مصاحبت آنها نهی می‌کند، گمراهان اهل تعطیل‌اند (المعتلین الضالین)، چرا که بر قلب‌ها و گوش و دیدگان ایشان مهر خورده و چیزی نمی‌فهمند.

۱۰.۴. طهارت، تقوی و تصفیه‌ی نفس

شرط گشوده شدن گنجینه‌های دانش و علوم به دور از شک و شبهه و رسیدن به جواهر اعماق قرآن و گوهر رازها و اسرار کلام الهی شروع تصفیه‌ی نفس از آرایش هوا و هوس‌ها است: «قد افلح من زكيتها و قد خاب من دسيتها» (شمس/۱۰). پس باید بنیان معرفت و شناخت را ابتدا به وسیله تقوی و پرهیزکاری استوار کرد و سپس به قله و اوج آن صعود کرد که در غیر این صورت، چون کسی است که «قد مكر الذین من قبلهم فاتى الله بنیانهم من القواعد فخرّ علیهم السقف من فوقهم» (نحل/۲۶) (۵، صص: ۱۳-۱۱ و ۴، ج ۱، ص: ۳، اصول ۱۰ و ۹ فوق الذکر).

خداوند می‌فرماید: «لا یمسه آلا المطهرون» (واقعہ/۷۹)، یعنی قرآن دارای ظاهری و باطنی است و هم‌چنان که ظاهر قرآن یعنی جلد و کاغذ آن را تنها پاکیزگان می‌توانند مس کنند باطن معنای قرآن نیز جز از باطن قلب آن کس که از پلیدی پاک و میرا و منور به نور توبه و بازگشت است، پوشیده و محجوب است (همان، ص: ۹۹).

بنابراین، میزان بهره‌مندی از معارف قرآن به حسب مراتب خلوص قلب و سلامت نفس از امراض باطنی متفاوت است «والله فضلّ بعضکم علی بعض فی الرزق» (نحل/۷۱) (۴، ج ۱، ص: ۵۳).

۱۱.۴. تخصیص

تخصیص یعنی عبرت گرفتن و دقت. یعنی هر آیه‌ای را که انسان می‌خواند، خود را مورد خطاب آیه بداند و آن را به خود اختصاص دهد؛ مثلاً، با شنیدن اوامر و نواهی قرآن، بگوید: این فرامین با اوست و به آنها عمل کند و اگر داستان پیشینیان و پیامبران است، آنها را مایه‌ی عبرت بداند. اما مبنای این اصل، آن است که قرآن تنها بر رسول خدا(ص) فرود نیامده، بلکه «آیات بینات قرآن نه تنها بر رسول که بر سایر بندگان مؤمن خدا نیز مرتباً نازل می‌شود» (همان، ج ۶، ص: ۱۸۳). قرآن مایه‌ی بهبودی امراض درونی و هدایت همه‌ی مردم است، به همین دلیل، خداوند فرمان داده است که شکر این نعمت فراگیر را به‌جا آورند: «واذکروا نعمه الله علیکم و ما انزل علیکم من الکتاب و الحکمه» (بقره/۲۳۱)،

«لقد انزلنا اليكم كتاباً فيه ذكركم» (انبیاء/۱۰)، «هذا بيان للناس و هدی و موعظه للمتقين» (آل عمران/۱۳۸). و البته ظهور و فرود قرآن بر دل‌ها متفاوت و متناسب با حالات قلبی است که بر آن فرود می‌آید.

۴.۱۲. گذر از مقام حکایت به مقام اتصاف

و برای رسیدن به این مقام از مراحل و مقاماتی باید عبور کرد که عبارت‌اند از:
الف) تبری از خود: ابتدا باید از خود تبری و دوری جست و آن یعنی از نیرو و اراده‌ی خود و از خودپسندی دوری گزیدن، که شرط ترقی و موجب صعود انسان است. چنین انسانی چون آیات بشارت و ستایش نیکوکاران را مشاهده کند، خود را در آن مقام نمی‌بیند. بلکه آرزو می‌کند به آن‌ها بپیوندد و یا چون آیات بیزاری و سرزنش خداوند از کافران را تلاوت نماید، نفس خود را مخاطب فرموده‌ی حق قرار می‌دهد و بیم و هراس او را فرامی‌گیرد.

ب) رسیدن به مقام مکاشفه: در این مقام، حجاب نفس از او برداشته می‌شود و به مرحله‌ی مکاشفه می‌رسد. آن‌گاه مکاشفاتی مطابق احوال مکاشف برای او حاصل می‌شود، به‌طوری‌که آیات امید را که می‌خواند، حالت سرور به او دست می‌دهد و صورت بهشت چنان که گویا آن را مشاهده می‌کند بر او کشف می‌شود و همین‌طور است در تلاوت آیات عذاب. این امر به جهت اوصاف گوناگون کلام الهی است که مشتمل بر لطیف و آسان و شدید و سخت و بیم و امید است. بنابراین با مشاهده‌ی کلمات و صفات آن‌ها، قلب هم حالات گوناگون رفت و بازگشت و دگرگونی را تجربه می‌کند و با هر حالتی از این حالات، آمادگی مکاشفه‌ی امری که مناسب آن حالت است، مهیا می‌شود، چرا که امکان ندارد حال شنونده‌ی آیات بر یک منوال باشد، در حالی که امر شنیده شده، مختلف است.

ج) اثر پذیری و ذوق و شوق: این مرحله به اثرپذیری و ذوق و شوق نامیده شده است، زیرا شوق و ذوق، مغناطیس و جاذبه‌ای است که انسان را به مقام قرب و جهان توحید الهی می‌رساند و هر که شوقش بیشتر باشد، کشش و پیوستگی و اثرپذیری او بیشتر است. اثرپذیری به وقت خواندن قرآن و اندیشه در معانی آن، سبب می‌شود قلب انسان به تناسب صفت آیه‌ای که می‌خواند متحول گردیده، آن صفت از آن خود او شود.

د) رسیدن به مقام اتصاف: انسان در این مرحله، از مقام حکایت به مقام اتصاف رسیده است، زیرا اگر هنگامی که می‌خواند: «انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم» (انعام/۱۵)، ترسان نباشد، حکایت کننده است و چون می‌خواند: «علیک توکلنا و الیک انبنا» (ممتحنه/۴) و حال او، حال توکل و بازگشت نباشد، حکایت کننده است و بهره‌ی او از تلاوت قرآن، جز حرکت زبان و لعنت و دشنام به خویشتن نیست.

ه) **قرآن خلق و خوی انسان می‌شود:** در این مرحله، قلب، خلق و خوی قرآن می‌گیرد و قرآن صفت اصلی و رنگ دل او می‌شود. یعنی هنگام فرود آمدن قرآن، دل صفات قرآن می‌پذیرد، و این به سبب نهایت پاکی و صفا و محو گردیدن صفات خود قلب است. بنابراین چون قرآن بر دل بنده‌ای فرود آمد و حکمت قرآن در آن دل ظاهر شد و او به تمام وجود آن را فراگرفت، صفت و خوی دوم آن دل می‌شود و آن دل تبدیل به عرش خدا می‌شود، چنان که قرآن خلق و خوی پیامبر(ص) بود. اگر چنین نباشد قرآن بر دل شخص فرود نیامده است، بلکه تنها حروفی است که در قوه‌ی مخیله او شکل گرفته‌اند و تنها مزد او در خواندن و ترجمه آن است؛ چنان که پیامبر درباره‌ی گروهی از حافظان قرآن می‌فرماید: «قرآن می‌خوانند، اما از حنجره و نای آن‌ها گذر نمی‌کند»؛ یعنی از مغز آنان جز به زبان و نای آن‌ها نمی‌رسد، چه رسد به سینه و دل‌های ایشان. اما آن‌ها که خوی قرآن می‌گیرند، چنان می‌شوند که: «ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا» (انفال/۲۹) «واتقوا الله و يعلمکم الله» (بقره/۲۸۲)؛ یعنی خوهای نفسانی را از قلب شما می‌زداید تا صورت‌های قرآن و صفات قرآنی در آن نقش ببندد (۵، صص: ۱۳-۱۰۶، اصول ۱۱ و ۱۲ فوق الذکر).

بنابراین دریافت و فراگیری قرآن آن است که حقیقت و معنای آن بر قلب بنده‌ی خدا تجلی کند و این تخلق به قرآن است. پس تلقی و دریافت قرآن از آن جهت که قرآن است، تخلق به آن است (۴، ج ۶، صص: ۴-۱۲۳ و ۷، ص: ۳۹ و ۲، ج ۶، صص: ۵-۱۲۳). از نشانه‌های این مرحله، خشوع و فروتنی از خشیت خدا است (۴، ج ۶، ص: ۱۰ و ۷، ص: ۴۱) و از ویژگی‌های آن، این که انزال کلام خدا بر قلب، از فهم جدا نیست. صدرا به نقل از صاحب کتاب فتوحات مکیه در باب ۳۶۶ می‌فرماید: «هنگامی که خداوند در مرتبه‌ی سر بنده‌ی خود به سبب برطرف شدن وسایط، متکلم گردد، فهم و دانش با سخن او همراه و عین سخن او، عین فهمیدن تو است، یعنی فهمیدن تو از سخن گفتن او واپس نمی‌ماند اگر تأخر و واپس ماندنی داشت، کلام خدا نیست» (۹، صص: ۴۰-۳۳۹ و ۵، ص: ۳۵).

۱۳.۴. ترقی و برشدن

این مرحله یعنی بنده به درجاتی می‌رسد که کلام را از خدا می‌شنود، نه از خود؛ و مقصود صدرا در این جا اشاره به درجات خواندن است، که بر سه درجه است:

۱- پایین‌ترین درجه آن است که فرد می‌اندیشد که قرآن را بر خدا می‌خواند و در حضور او ایستاده و خداوند به او می‌نگرد و قرآن را از او می‌شنود، پس حال او در این موقع، حال خواهش و فروتنی و زاری و ناله است.

۲- دومین درجه آن است که به قلب خود گواهی می‌دهد پروردگارش او را به انواع لطف و مهربانی مورد خطاب قرار داده و با او گفت و گو و به احسان و بخشش خود سرفرازش نموده است. پس مقام او حیا و تعظیم و گوش دادن و فهم (از خدا) است.

۳- سومین درجه آن است که در کلام، متکلم و در کلمات، صفات را مشاهده می‌نماید. انسان در این مقام، به خود نگاه نمی‌کند و به بخششی هم که بدو شده نمی‌نگرد، بلکه تمام نیروی خود را بر متکلم معطوف نموده، به او می‌اندیشد، یعنی مشاهده‌ی متکلم چنان او را فرا می‌گیرد که از غیر او بی‌خبر است و این درجه‌ی مقربین است و پیش از آن، درجات یاران یمین بود و آن چه از این دو مقام بیرون است، درجات بی‌خبران و غافلان است.

امام صادق (ع) از درجه‌ی سوم خیر داده و فرموده: «به خدا سوگند که خداوند بر آفریدگان خود در کلامش تجلی نموده ولی آنان نمی‌بینند» و نیز فرموده است: «همین طور آیه‌ی «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را تکرار می‌نمودم تا آن که از گوینده‌اش شنیدم، در آن زمان جسمم توان ایستادگی در برابر آن نیروی عظیم را نیابد» (و بیهوش بر زمین می‌افتند). بنابراین گاهی قرآن را بر خدا می‌خوانیم و گاهی خدا بر ما می‌خواند و گاهی در مراتب بالاتر جز متکلم نمی‌بینیم (۵، ص: ۱۱۱).

۴.۱۴. موت از نشأت، راه رسیدن به باطن و سرقرآن

قرآن دارای یک مرتبه‌ی دنیایی و یک مرتبه‌ی اخروی است. درک ما و امثال ما از قرآن، درک همین مرتبه‌ی دنیایی است، زیرا ما در عالم ظلمت و سیاهی قرار داریم و لذا از قرآن به غیر از سواد و سیاهه‌ی آن مشاهده نمی‌کنیم. مدرک، تنها آن چه را در قوه و نیروی ادراک او است، ادراک می‌کند و نیروی ادراک همیشه از جنس مدرکات و بلکه عین آنها است، چرا که حس جز محسوس و خیال جز متخیل و عقل جز معقول را درک نمی‌کند و نور جز با نور درک نمی‌شود: «و من لم يجعل الله له نوراً فماله من نور» (نور/۴۰). بنابراین انسان بسته به این که در چه مرحله و نشئه‌ای قرار دارد، درک او از قرآن، درک همان نشئه از قرآن است. پس وقتی که قاری قرآن از عالم حواس ترقی نکرده و از مقام و مرتبه‌ی خلقی رها نشده است و از وجود مجازی خود مهاجرت نکرده است، با این سیاهی چشم خود، تنها سیاهی ارقام کلام و نقوش کتاب خدا را مشاهده می‌کند. و این مرتبه درک ظاهر قرآن و مرتبه دنیایی آن است.

اما مرتبه‌ی آخرتی قرآن نیز خود دو مرتبه است؛ یکی مرتبه باطن که درک آن مستلزم بردن از عالم حواس و مقام و مرتبه خلقی و بازگشت به عالم امر و معقول است. مرتبه‌ی امر، جهان معقول است و آن چه در مرتبه‌ی حس است، محسوس و مقید به وضع و مکان و زمان و کم و کیف است، در حالی که حقیقت عقلی در بخش‌هایی ورای آنها قرار دارد. پس

روح انسان معارف قرآنی را به توسط گوهر عقلی خود از فضای جهان امر که برتر از حس و عقل است فرا می‌گیرد و این درک مرتبه‌ی باطنی قرآن است.

و دیگری مرتبه‌ی سرّ است که برتر از جهان خلق و امکان و پوشیده از حس و عقل است. جایگاه این مرتبه پیش از فرود آمدن به عالم امر (لوح محفوظ) و قبل از نازل شدن به آسمان دنیا (لوح محو و اثبات و جهان خلق و تقدیر) است؛ مرتبه‌ای که هیچ کس توان درک آن را ندارد، مگر این که به مقام وحدت و تجرد از هر دو جهان و گذشتن از جهان امر و خلق برسد، چنان که رسول خدا(ص) می‌فرمود: «مرا با خدا حالاتی است که در آن حال، پیغمبر مرسل و فرشته مقرب نمی‌گنجد» (۱۴، ص: ۲۳۴).

پس رسیدن به آن مقام، مستلزم موت از نشأت حسی، خیالی، وهمی و محو در وجود کلام خدا است و در این صورت، آیات را از نسخه‌ی اصل که امام مبین و ذکر حکیم و «من عنده علم الكتاب» است، قرائت می‌کند (۲، ج ۳، صص: ۴-۳۳ و ۵، ص: ۳۷ و ۶۶).

۴. ۱۵. وجود نوری در قلب

این نور واردی از واردات حق است که قلب با آن زنده است و اگر نباشد کلام رسول خارجی شنیده و فهم نمی‌شود: «انک لا تسمع الموتی» (نمل/۸۰) و «لینذر من کان حیاً» (یس/۷۰). زیرا همان‌طور که با عقل، عقل و معقول تعقل می‌شود و با حس، حس و محسوس احساس می‌شود، با این نور است که نور الهی درک می‌شود، احکام نبوی و اسرار الهی پذیرفته می‌شوند و از علم ربانی حظّ و بهره‌ی وافر گرفته می‌شود. بنابراین اگر کسی این نور وارد حقانی را نداشته باشد و نصیبی از آن نداشته باشد، زبان نبی وارد از جانب حق به‌سوی خلق را نمی‌فهمد و نوری را که با او است و کتابی را که با او نازل شده است درک نمی‌کند: «و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور» (نور/۴۰).

بنابراین قلب، قابل فیض نور وارد از سوی حق است و با کمک این نور و روشنی آن، رسول میان حق و عبد است. بنابراین قلب، اسرار و معانی و حکم و مواعظ را از نور وارد حق می‌گیرد و آن‌ها را به قوای داخلی و خارجی و سایر امت مسلمان می‌رساند.

صدرا شرط حصول این نور را که از عالم امر الهی در عالم انسانی به ودیعت گذاشته می‌شود، عبارت می‌داند از استکمال فرد در مراتب حس و خیال و وهم و عقل و نیز استعانت از علوم رسمی و آداب شرعی که پس از آن، از عالم ملکوت در قلب او افکنده می‌شود. بنابراین طرز و شیوه‌ی این نور فوق طرز و شیوه‌ی دیگر حواس و مشاعر انسان و عقول عمومی است. صدرا آن را از انوار نبوت و ولایت می‌داند (۴، ج ۷، صص: ۳-۲۸۱).

۴. ۱۶. باز بودن راه حواس باطنی و گشوده بودن دل و قلب آدمی

روی گردانیدن امثال ابولهب و ابوجهل از دانش قرآن و کناره‌گیری از شنیدن آیات

نورانی آن به جهت سنگینی گوش و کوری دیدگان و خالی بودن سینه‌ی آن‌ها از قلب ظاهری نبود؛ در عین حال قرآن آن‌ها را «صمّ بکم عمی فهم لا یعقلون» (بقره/۷۱) خطاب می‌کند و یا می‌فرماید: «فانها لا تعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور» (حج/۴۶) یعنی ایشان کورند و ناتوان از ادراک حق. پس اهل قرآن چشمان دیگری دارند که با آن‌ها مشاهده می‌کنند و گوش‌های دیگری دارند که بدان استماع می‌کنند و دل‌هایی دارند که با آن می‌توانند حقایق را ادراک کنند. اما دیگران به جهت زنگار دل‌ها و تنگی سینه‌هایشان جز از پوسته و قشر قرآن، بهره‌ای ندارند: «و جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی اذانهم و قرا» (انعام/۲۵)، «و جعلنا من بین ایدیه‌م سداً و من خلفهم سداً فاغشیناهم فهم لا یبصرون» (یس/۹).

پس به واقع، ایشان از سماع حقیقی بهره‌ای ندارند: «انک لاتسمع الموتی و الا تسمع الصمّ الدعا» (صافات/۸۰)، «فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثاً» (نساء/۷۸). لذا ابوجهل و هم‌ردیفان او و شعرای عرب جاهلی با وجود تسلط بر ادبیات عرب و تخصص در پیوند و ترتیب الفاظ و نظم اشعار، حتی یک حرف از این قرآن را نشنیدند و به علت فقدان حواس درونی که حواس ظاهری پرده و پوسته‌ای بر روی آن‌ها هستند، حتی یک کلمه از آن را نفهمیدند (۵، صص: ۲۰-۱۹ و ۴، ج ۶، ص: ۱۱).

بنابراین خدا پیوسته با انسان‌ها سخن می‌گوید، ولی برخی «لهم قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها» (اعراف/۱۷۹)، «انهم عن السمع لمعزولون» (شعراء/۲۱۲)، «ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون» (انفال/۲۳). چنان‌که درباره‌ی گروهی دیگر می‌فرماید: «و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع» (مائده/۸۳) (۷، ص: ۹۶).

لازم به ذکر است که در آثار تفسیری صدرا هر جا از سمع و بصر قرآن سخن به میان آمده، مراد ادراک و فهم قرآن است، چرا که این دو اشرف حواس‌اند و از میان این دو نیز سمع اشرف از بصر است، زیرا کلام حق که از عالم امر است با سمع و به‌ویژه سمع باطنی درک می‌شود و کتاب خدا که از عالم خلق و تقدیر است، با بصر، به‌ویژه بصر باطنی درک می‌شود (۴، ج ۱، ص: ۳۵۹ و ۷، ص: ۹۶).

نتیجه

ابتدا به دو نکته‌ی کلی درباره‌ی اصول پیشین توجه می‌دهیم:

اولاً: همه‌ی زمینه‌ها و شرایط مقدماتی و حتی راه‌های فهم قرآن، زمینه‌ها و شرایطی هستند در ناحیه‌ی فهم‌کننده‌ی قرآن و راه‌هایی هستند که از مسیر فهم‌کننده یا فاعل فهم قرآن می‌گذرند.

ثانیاً: از آن‌چه تحت عنوان ۱۶ قاعده‌ی واصل برشمردیم، ۱۰ اصل آن شرایط زمینه‌ساز فهم و ۶ اصل راه‌های فهم قرآن بودند. همه‌ی این راه‌های شش‌گانه نیز در یک کلیت هماهنگ، به یک‌دیگر متصل و لازم و ملزوم یک‌دیگرند. ۱۰ شرط زمینه‌ساز فهم قرآن به اختصار عبارت‌اند از: انس با قرآن، اندیشه و تدبر در قرآن ولو به تکرار و بازگشت مرتب، اطلاع از سایر تفاسیر، همراه با قدرت نقد و ترجیح اقوال، شناخت و اطلاع از ۷۲ فرقه‌ی مسلمان و محاسن و معایب آن‌ها، تأمل در حکمت و الاهیات و بسنده کردن به مهمات در علم و علم‌آموزی، پرداختن به عمل و فراوان کردن آن و مراقبت قلب، توجه به مطالعه‌ی کتاب آفرینش و فعل خدا و پس از آن مطالعه‌ی کلام خدا که اولی زمینه‌ساز فهم دومی است، شناخت نفس انسانی که رونوشتی از کتاب کبیر عالم است و ما را در مطالعه‌ی قرآن که رونوشت خلاصه‌ای از جهان صغیر و کبیر است، یاری می‌دهد، کسب طهارت، تقوا، پاکی و تهذیب نفس، به منظور مس باطن قرآن و سرانجام مراجعه به راسخان در علم که نمونه‌ی اعلا و مصداق کامل آن‌ها، ائمه‌ی معصوم هستند و ما آن را بدین لحاظ و به‌طور خاص، مراجعه به احادیث و روایات اهل بیت(ع) تفسیر می‌کنیم. بدیهی است صدرا به سخنان آن‌ها که فلسفه و تصوف را به خود بسته‌اند ولی بویی از آن‌ها نبرده‌اند، بی‌اعتنا است و پرداختن به مباحث نظری و یاوه‌گویی‌های متصوفه را بی‌فایده و بلکه زیان‌بار می‌داند و از هم‌نشینی با آن‌ها به شدت پرهیز می‌دارد.

اما از مجموع ۶ اصل بیان شده به عنوان طرق فهم قرآن، درمی‌یابیم ارتباط با قرآن و رسیدن به فهم آن، به دست خود انسان است. فهم عمیق و باطنی قرآن، هرچند کاری است سخت و دشوار، اما ناشدنی و ممتنع نیست. فهم باطن قرآن مستلزم تحول باطنی خود انسان است و رسیدن به باطن قرآن از مسیر باطن انسان است. با حواس خلقی و محدود ظاهری تنها می‌توان ظاهر محسوس قرآن را درک کرد، اما برای مس و فهم باطن قرآن نیازمند ابزارهای ویژه و راه‌های مخصوص هستیم:

اول آن‌که قرآن تنها بر نبی اکرم(ص) نازل نشده؛ بلکه قرآن مرتباً نزول و فرود دارد و هر قاری قرآن باید خود را مختص به خطاب قرآن بداند و تخصیص یعنی عبرت و پندگیری و خود را مخاطب قرآن دانستن. تخصیص در مراحل نهایی و کمال خود، اتصاف است، یعنی مخاطب قرآن پس از تبری از خود و برداشتن حجاب نفس، به مکاشفه‌ی قرآن می‌رسد و قلب او متناسب با احوال و صفات مکاشف، متحول می‌شود و در اثر ذوق و شوق و مغناطیس و جاذبه‌ی ایجاد شده، صفات آیات، صفات قلب او می‌شوند و از مقام حکایتگری محض آیات به مقام اتصاف به صفات آیات می‌رسد و در این صورت، کلام، عین فهم اوست؛

زیرا انصاف، تخلق و تخلق فهم است. ملاصدرا در قرائت و فهم قرآن، قایل به ترقی و برشدن است، یعنی به باور او قرآن را به ۳ درجه‌ی تشکیکی می‌توان قرائت کرد:

۱- قرائت انسان در برابر خدا؛ ۲- قرائت خدا برای انسان؛ ۳- آن‌که نه کلامی در کار است و نه قاری؛ بلکه تنها متکلم است و قاری جز متکلم نمی‌بیند و حتی از خود بی‌خبر است. در این‌جا عین فهم جاری است و مقام رسیدن به مکالمه‌ی حقیقی با خدا است. رسیدن به هر درجه از قرائت، مستلزم ترقی و برشدن قاری از نشئه‌ای از نشآت است. محدود شدن به هر نشئه، محدود شدن فهم است و مجرد از همه‌ی نشآت و موت از نشئه‌ی حس و عقل یا خلق و امر، جز برای عده‌ی اندکی میسر نیست.

صدرا برای درک مراحل باطنی قرآن به دو اصل قایل است:

اولاً وجود نوری در قلب که قلب به آن زنده است و آن نوری است از سوی حق که واسطه‌ی حق و انسان است و اگر نباشد زبان قرآن قابل فهم نیست. شرط حصول این نور، گذشتن و برشدن از مراتب حس و خیال و عقل و گذشتن از همه‌ی این نشآت است.

ثانیاً برای انسان، به ازای حواس ظاهری که مدرک قشر و پوست قرآن هستند، حواسی باطنی وجود دارد که اشرف آن‌ها سمع و بصرند. فقدان حواس باطنی و بسته بودن راه آن‌ها، انسان را در حدّ قشر قرآن نگه می‌دارد. صدرا حتی ادیبان و متکلمان و متفلسفه را فاقد حواس درونی می‌داند.

یادداشت‌ها

- ۱- این بحث عیناً در محجّه البیضاء فیض کاشانی، کتاب آداب تلاوت القرآن، الباب الثالث آمده است و هر دو آن را از کتاب احیاء علوم الدین غزالی اخذ کرده‌اند.
- ۲- برخی از اصولی که در این فصل ذکر خواهد شد، تدبیر، تأثر، ترقی، تبری، تخصیص و معنای درست تفسیر به رأی، عیناً مأخوذ است از احیاء علوم الدین غزالی که در محجّه البیضاء فیض کاشانی که خود تهذیب الأحیاء است، بیان و قریب به همین الفاظ و عبارات ذکر شده است، لذا ر.ک: محجّه البیضاء، کتاب آداب تلاوت القرآن، الباب الثالث.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. صدرالمتألهین شیرازی، محمدبن ابراهیم بن یحیی قوامی، (۱۹۸۱)، الأسفار الأربعة، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ج ۹-۱.

بایسته‌ها و طرق فهم قرآن از دیدگاه صدرالمتألهین شیرازی ۱۳۹

۳.، (۱۳۸۲)، *الشواهد الربوبیه*، تصحیح، تحقیق و مقدمه سید مصطفی محقق داماد، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۴.، (۱۳۷۹)، *تفسیر القرآن الکریم*، قم: بیدار، چاپ سوم، ج ۷ - ۱.
۵.، (۱۳۸۱)، *مفاتیح الغیب*، تصحیح و تحقیق و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۶.، (۱۳۸۱)، *رساله سه اصل*، تصحیح، تحقیق و مقدمه سید حسین نصر، تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
۷.، (۱۳۸۵)، *اسرارالآیات*، تصحیح و تحقیق سید محمد موسوی، تهران: حکمت.
۸.، (۱۳۷۸)، *سه رساله فلسفی*، رساله متشابهات القرآن، مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، قم: تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ سوم.
۹.، (۱۳۸۵)، *مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین*، رساله شواهد الربوبیه، تحقیق و تصحیح حامد ناجی اصفهانی، تهران: حکمت، چاپ سوم.
۱۰.، (۱۳۶۳)، *رساله الحشر*، ترجمه محمد خواجهوی، تهران: مولی.
۱۱. غزالی، محمد بن محمد، (۱۴۱۱ق)، *احیاء علوم الدین*، بیروت: دارالجمیل، ج ۳.
۱۲. فیض کاشانی، محسن، (بی تا)، *المحججه البیضاء*، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ج ۱.
۱۳. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، (۱۳۶۳)، *کافی*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: (بی تا)، ج ۱.
۱۴. مجلسی، محمد باقر، (بی تا)، *بحارالأنوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء، ج ۷۹.